

شیخ فضل‌الله نوری و مشروطه

علی دوانی

بسم الله الرحمن الرحيم. وقتی برای اولین بار تاریخ مشروطه را مرور کردم و از نقش ارزنده آیت الله شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری در حفظ و نگاه داری جنبه دینی آن نهضت آگاه شدم، از سرانجام شوم بر خورد مخالفان با آن رهبر بزرگ مذهبی بسیار ناراحت و منقلب شدم، و در صدد برآمدم که آن را جبران کنم. تا قبل از آن که کتاب «نهضت روحانیون ایران» را بنویسم (سال ۱۳۴۱) تاریخ مشروطه را بعضی از افراد بی‌قید و لامذهب نوشته بودند که از روحانیان عقده به دل داشتند و از روشن‌فکری دم می‌زدند. همه آنان حق بزرگ و نقش ارزنده آیت‌الله شهید نوری را تزیین کرده و انگ‌ها به آن مرد بزرگ علم و دین زده بودند؛ از جمله آنان ناظم‌الاسلام کرمانی، دکتر مهدی ملک‌زاده و احمد کسروی هستند؛ هر چند کسروی تا حدی حقایق را گفته و بهتر از دیگران واقعیت را ابراز داشته است؛ زیرا مثلاً کسروی در نتیجه‌گیری می‌گوید: حاج شیخ فضل‌الله، مشروطه مشروع می‌خواست، و دو سید طباطبائی و بهبهانی می‌گفتند: وجود ناقص بهتر از عدم محض است.

[موضع شیخ، طباطبائی و بهبهانی در برابر مشروطه]

آری، حاج شیخ فضل‌الله عقیده داشت مشروطه‌ای که روشن‌فکران به وجود آوردند، غل و زنجیری است که به دست و پای ملت ایران می‌بندند، و آنان را از آنچه می‌باید تحقق یابد، محروم می‌کنند؛ ولی دو سید می‌گفتند با تمام زحماتی که در این راه کشیدیم،

به نقطه‌ای رسیدیم که مطلوب نیست؛ اما همین هم تا حدودی مقصود ما را تأمین می‌کند و خودکامگی شاه و اطرافیانش را قید می‌زند. ما مشروطه را به این جا رسانده‌ایم و نمی‌توانیم آن را به کلی رها کنیم؛ همین که قانونی تدوین شده، مهم است.

حاج شیخ فضل‌الله می‌گفت «مجلس باید «مجلس شورای اسلامی» باشد. در دو پیش‌نویس فرمان مشروطیت هم، چنین بود؛ ولی متورالفکرها در آخر کار که باید به امضای مظفرالدین شاه می‌رسید، آن را به مجلس شورای ملی تغییر دادند.

آیت‌الله شهید با موضع‌گیری‌های خود هنگام تحصن در زوایه حضرت عبدالعظیم، سرانجام قسمتی از متمم قانون اساسی، از جمله اصل دوم آن را از مجلس گذرانده؛ اما عقیده داشت که آن مشروطه‌ای که ما در آغاز کار می‌خواستیم، محقق نشده و بر سر این کار هم جان خود را از دست داد. دو سیّد نیز از کار خود طرفی نیستند؛ زیرا مرحوم طباطبائی را به مشهد تبعید کردند و به کلی منزوی نمودند؛ به طوری که کاملاً فراموش شد و آقا سیّد عبد‌الله را هم به قتل رساندند. نتیجه آن شد که با روی کار آمدن رضاخان، شاه ایران عامل انگلیس‌ها شد که اگر می‌ماند، حکومت لائیک را مانند ترکیه در ایران برقرار می‌ساخت.

این دست بیگانگان است که با قوت، در حساس‌ترین موضع کشورهای ضعیف فعالیت می‌کند.

[ریشه‌یابی واقعه مشروطه و نقش شیخ فضل‌الله]

برای این‌که بدانیم واقعه مشروطه و حق بزرگ شیخ فضل‌الله در آن از کجا سرچشمه گرفته، به قبل برمی‌گردیم در قرون وسطی، از فلسفه و شعب علوم عقلی - که فروغ تمدن غرب در یونان و روم بود - خبری نبود و ظلمت جهل و بی‌خبری سراسر اروپا را گرفته بود. مهم‌ترین کار اروپاییان، حفظ کتاب‌های مذهبی نقاشی در دیورها بود، تا این‌که اسلام از راه جبل الطارق به اسپانیا و از آن جا به جنوب فرانسه و شمال ایتالیا رسید و از راه دریا هم به جزیره سیسیل و سایر جزایر دریای مدیترانه آمد که در دست نصارا و اصحاب انجیل قرار داشت.

سرداران اولیه قوای اسلام - مخصوصاً عبدالرحمن که در سرزمین تور فرانسه شکست خورد و شهید شد - به قصد گسترش اسلام به آن نقاط رفتند و ندای اسلام را در آن جا گسترده کردند.

ماجرای آن را مفصل شکیب ارسلان، نویسنده بزرگ دنیای عرب، در کتاب خود که بنده آن را به نام «تاریخ فتوحات مسلمانان در فرانسه، سوئیس، ایتالیا و جزایر دریای مدیترانه» ترجمه و چاپ و منتشر کرده‌ام، و تاکنون هفت بار چاپ شده است - آورده است. عظمت اسلام و نقش آن در بیداری ملل مغرب زمین، از همین کتاب - که مآخذ آن هم بیش‌تر نوشته‌های مورخان غربی است - کاملاً پیداست.

نخست در اسپانیا بارقه علوم عقلی که روزی در دست حکمای یونان و روم بود، از شرق به غرب تابید. رسائل فلسفی اخوان الصفا از بصره، و حکمت فارابی و ابن سینا از شرق ایران به اسپانیا رسیده؛ علمای اسلامی در اسپانیا به آن دل بستند و تدریس و تحصیل آن را آغاز کردند. مسلمانان این آثار را در قرن دوم و اوائل قرن سوم هجری به زبان عربی ترجمه کردند و اخوان الصفا، فارابی و ابن سینا به تکمیل ترجمه‌ها مبادرت ورزیدند و در شعب گوناگون تدوین نمودند.

فلسفه و علوم عقلی به زودی جای خود را در اسپانیای اسلامی (اندلس) باز کرد و به وسیله ابن صناع، ابن باجه و بیش‌تر این رشد سیر نهایی خود را پیمود. این علوم از آن جا به اروپا رفت و به شاخه‌های زبان لاتین درآمد و باعث بیداری غربیان شد. ماجرای آن هم از این قرار بود: غربیان به اسپانیا آمدند و نخست زبان عربی را به خوبی آموختند؛ پس از مهارت یافتن در زبان عربی، آن کتب را با خود به اروپا بردند و به سرعت آن‌ها را ترجمه کردند، و چه بسا که نسخه اصل آن‌ها را در تمام رشته‌های علمی (فلسفه، نجوم، ریاضیات، هیأت، طب، شیمی، فیزیک، و غیره) به دست آوردند و پس از ترجمه، به تدریس و تحصیل و گسترش آن‌ها اهتمام ورزیدند. آنان از راه جنگ‌های صلیبی که دوست سال بین اروپاییان و مسلمانان ادامه یافت، به تمام ممالک اسلامی راه یافتند، و از نزدیک تمدن عظیم اسلامی و گسترش علوم و فنون مسلمانان را ملاحظه کردند و آنچه را دیده بودند، در اروپا برای خود پدید آوردند.

مهم‌ترین و قدیمی‌ترین کلیساها و بناهای تاریخی اروپا، بعد از آمدن اسلام به اسپانیا در اواخر قرن اول هجری بنا شد. این بناها را هم از روی نقشه مسجد عظیم قرطبه و دیگر بناهای تاریخی، مانند کاخ‌ها، سدها، پل‌ها و جاده‌های مسلمانان در اسپانیا پدید آوردند.

از آن پس غارت کتاب‌ها و میراث فرهنگی ما را آغاز کردند؛ زمین‌ها را برای بردن آثار تاریخی ما کاویدند که امروز آن‌ها را در کتاب‌خانه‌ها و موزه‌های آنان می‌بینید. همچنین از راه اعزام مسیون‌های تبشیری به ممالک اسلامی، باقی‌مانده آثار تمدن اسلامی را با خود به اروپا بردند و برای ما که صاحب اصلی آن‌ها بودیم، چیزی باقی نگذاشتند. آنان اسلام را از اسپانیا و شرق اروپا عقب زدند.

برای این که بدانید اروپاییان چگونه تمدن، علم و صنعت را از ما مسلمانان گرفتند، به کتاب پر ارزش «آفتاب اسلام در غرب» نوشته خانم دکتر «زگرید هونکه» آلمانی را مطالعه کنید که حقیقت را مانند آفتاب روشن ساخته است؛ به مصداق این بیت:

خوش‌تر آن باشد که وصف دلبران گسفته آید در حدیث دیگران

خواندن این کتاب برای مبلغان ضروری است؛ مخصوصاً مبلغانی که به خارج می‌روند. بنده در شهر برلین آلمان، سراغ این خانم را گرفتم که بروم از وی تقدیر کنم؛ ولی گفتند در فلان شهر بوده و پنج سال است که به بهشت رفته است! واقعاً تأسف خوردم و گفتم باید هم به بهشت بروم. شما هم این کتاب را بخوانید و ببینید که جا دارد به بهشت بروید یا نه؟ اروپاییان پس از آن، به استعمار و استعمار ممالک اسلامی پرداختند؛ شبه قاره هند را به وسیله کمپانی هند شرقی بلعیدند؛ امپراطوری عثمانی را تجزیه نمودند و کشورهای اسلامی شمال آفریقا و مصر و سودان را مستعمره خود کردند؛ آن‌گاه چشم طمع به کشور ما دوختند؛ یعنی ایران بزرگ آن روز؛ ولی در این جا با سد پولادینی به نام مرجعیت مطلق مواجه شدند. اگر در دیگر کشورهای اسلامی، مقام شامخ مرجعیت کاربرد داشت و علما، تابع حکومت وقت و حقوق‌بگیر آن‌ها نبودند، مراجع شیعی می‌توانستند با حکم جهاد و فتوی قاطع خود، جلو هجوم بیگانگان و نقشه‌ها و دسیسه‌های آنان را بگیرند؛ ولی در آن جا چنین نبود.

توطئه‌های انگلیس در ایران و مقابله علما با آن

در نقشه انگلیس‌ها که نخست با حضور کمپانی رویتز انجام گرفت، با فتوای اعلم علمای ایران، حاج ملاعلی کنی، مواجه شدند. ایشان به ناصرالدین شاه تلگراف زد که اگر میرزا حسین خان سپهسالار، عاقد قرارداد خائنانه رویتز، با تو از اروپا وارد خاک ایران شود، او را تکفیر می‌کنم. همین پایمردی موجب شد که قرارداد مزبور لغو شود.

سپس انگلیسی‌ها از راه کمپانی رژی وارد شدند و تا پنجاه سال خرید و فروش تنباکوی ایران را در اختیار داشتند. این توطئه هم با فتوای قاطع میرزا شیرازی در هم شکست. مرحوم میرا در فتوای خود چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. اليوم استعمال تنباکو - بآی نحوکان - در حکم محاربه با امام زمان است.

شاه مستبد پس از این حکم، مجبور شد قرار داد مذکور را لغو کند تا ملت ایران از خطرهای آن دو واقعه آسوده شوند.

شایان ذکر است که اگر دو کمپانی انگلیسی در کار خود موفق می‌شدند، قضایای بعدی هم طبق خواست و نقشه آن‌ها عملی می‌شد. اگر هم ایران به استعمار آن‌ها در نمی‌آمد، حداقل مثل ترکیه، حکومت آن به صورت لائیک و بدون قید اسلام اداره می‌شد. اگر چنین اتفاقی در ایران رخ نداد، بر اثر وجود مراجع عالی قدر و حکم نافذ آنان بود.

پس از لغو قرارداد کمپانی رژی، به دستور ناصرالدین شاه هیأتی مرکب از شاه‌زادگان، رجال سرشناس و علما تعیین شدند که قرارداد را بررسی کنند و خسارت کمپانی را ارائه دهند تا پرداخت شود. یکی از آن علمای بزرگ تهران، مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری بود.

این عده از علما وقتی دیدند نفوذشان چنین قراردادی را لغو کرده، تقاضای تشکیل دیوان عدالت کردند تا بر سیاست مملکت نظارت داشته باشد و اختیارات شاه و اعضای دولت را محدود کند و از صورت استبدادی در آورد.

تقاضای تشکیل دیوان عدالت کم‌کم گسترش یافت و به صورت حکومت مشروطه درآمد. آیت الله شهید، ابتدا از این هدف پشتیبانی کرد؛ ولی همین که دید روشن‌فکران و ایادی بیگانه وارد عمل شده و سردمدار تدوین قانون مشروطه و تشکیل مجلس شورا

شده‌اند، هشتاد روزنامه یکی بعد از دیگری به صورت خلق الساعه پدید آمد و دهن‌کجی به دین و روحانیان را آغاز کرده و از حقوقی که از غرب آمده دفاع می‌کنند، خود را کنار کشید و به مخالفت با آن پرداخت تا جایی که جان خود را بر سر این راه گذاشت.

انگلیسی‌ها، به موقع در نقاط مختلف ایران گشته بودند و از امکانات موجود در ایران و معادن غنی و سرشار آن، از جمله نفت به خوبی اطلاع داشتند؛ به همین جهت پس از شکست دو کمپانی مزبور، از راه رخنه در حکومت مشروطه وارد شدند - که گفتیم - اگر آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله در تدوین متمم قانون اساسی موفق نمی‌شد، حتماً نقشه انگلیسی‌ها جامعه عمل می‌پوشید و مانند ترکیه - که یک سال قبل از ما حکومت مشروطه را به دست آورد - حکومتی لائیک بر سر کار می‌آمد.

[نقش علما در مبارزه با بیگانگان]

برای این که بدانید سهم علما و زعمای دینی در جلوگیری از نفوذ بیگانگان در سیاست مملکت چقدر بوده، نامه‌ای را ارائه می‌دهم که مرحوم آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی در ۱۴ صفر سال ۱۳۲۱ قمری، پنج سال قبل از تأسیس حکومت مشروطه، به آقا سید حسین صدر قمی، شاگرد میرزای شیرازی و مشاور مخصوص مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری، نوشته و از او خواسته است وی را از غائله‌ای که پدید آمده، آگاه سازد تا تکلیف خود را بداند.

این نامه بسیار پر ارزش است. من از برادرمان آقای ابوالحسنی (منذر) خواهش کردم روی آن کار کند و اعلام نماید که چگونه آیت‌الله یزدی پنج سال قبل از تأسیس مشروطه خطرهای آن را پیش بینی کرده است؟!]

این نامه را در جلد اول «نهضت روحانیون ایران» آورده‌ام. در این جا چند جمله آن را می‌خوانم، و توجه اهل نظر را به آن جلب می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم ... اکنون تکلیف فعلی اقتضا نموده در خصوص مواد منجدده و قوانین مستحدثه که چندی است اخبار موحشه آن، انتظام امور غالبی را مقدر به انفسام نموده، چون داعی استحضار تام از مواقع ورود و صدور آن به نحوی که موافق نظام و محصل مرام است، ندارم،

استکشاف حال و استعمال وظیفه فعلیه آن را از آن جناب نمایم،^۱ به جهاتی که مربوط به ورود بر این گونه مواد، از آن جناح مشهود بود، انشاء الله تعالی اهتمامی بسزا و تأملی وافی نموده، داعی را هم مسبوق دارید؛ چه این که به نحوی که مربوط است، از گوشه و کنار شورش را موجب گردیده که چنان چه این آشفتگی را برقرار و زمانی پراکندگی به استمرار گذرد، واهمه آن است که طایفه بیگانه که زمانی است به انتظار بازار آشفته‌اند، وقت را غنیمت شمردند و خدای نخواستہ این بقیعه مبارکه ایران که از بین تمامی مملکت وسیعہ (اسلامی) اختصاص به اهل ایمان داشته، مانند کشور هندوستان به دست دشمن برسد....

نامه مفصل است. پیداست که آقا سیدحسین هم کل مطالب را که بعدها در لویح حاج شیخ فضل‌الله درج شده، به آن مرجع دل‌سوز به حال اسلام و مسلمانان اطلاع داده است و همان هم موجب شد که آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی در ماجرای مشروطه، روشی احتیاط‌آمیز داشته باشد و مانند سه مرجع دیگر (آیت‌الله آخوند خراسانی، آیت‌الله حاج میرزا حسین تهرانی و آیت‌الله حاج شیخ عبدالله مازندرانی) طرفدار مشروطه کذایی نباشد؛ بلکه خود را از آن ورطه کنار بکشد.

این که مشهور است سید کاظم یزدی مخالف مشروطه بوده، از همین جا سرچشمه گرفته؛ زیرا او پنج سال قبل از واقعه، دچار تشویش می‌شود که مبادا کارگردان واقعی، بیگانگان و ایادی داخلی آنها باشد. که این چنین نیز بود و آن شد که نمی‌بایست بشود. نکته دیگر این که یکی از صاحب‌نظران امور سیاسی دین، در کتابش نوشته است:

در زیر هیچ قرارداد استعماری که در دوپست سال گذشته در ایران منعقد شده، شما امضای یک آخوند نجف رفته را نمی‌بینید؛ ولی امضای آقا مهندس و دکتر هست.

اخیراً عده‌ای از همان قماش ایادی اجانب در صدر مشروطه، گفته‌اند:

مگر روحانیت وزیر و مسوول مملکتی بوده‌اند که امضایشان زیر قراردادها نیست.

می‌گوییم اولاً این نوشته روحانیان نیست، نوشته کسی است که تا همین اواخر وقتی قصد توهین به روحانیان را داشتند، به کلام دکتر... استناد می‌کردند؛ ثانیاً اگر از بیم روحانیان نبود یا آنان با عاقدان قراردادهای استعماری کنار می‌آمدند یا بی تفاوت می‌ماندند، قراردادهای بسته می‌شد و از لغو آنها هم خبری نبود؛ ثالثاً حاج میرزا آقاسی، صدراعظم

۱. یعنی شما تحقیق کنید و به من خبر بدهید چه خبر است؟ چه اتفاقی در شرف وقوع است.

محمد شاه قاجار، یک آخوند نجف رفته و شاگرد ملا عبدالصمد همدانی و معروف به «آخوند ایروانی» بود. او چهارده سال صدراعظم بود. در تمام دوران صدارت وی یک قرارداد استعماری به زبان دولت ایران بسته نشد و امضای او پای چنان قراردادهایی نیست. با این که ما او را - به دلیل خلع لباس قرار گرفتن در ارکان دولت - روحانی نمی‌دانیم. آیا همین کافی نیست که دیگر لب فروبندید و سخنان سخیف بر زبان نیاورید؟

اصل دوم قانون اساسی، خون بهای شیخ شهید |

باری، سخن از نقش ارزنده آیت‌الله شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری در نجات مشروطه بود، تا جایی که جان خود را در این راه از دست داد. در این جا مناسب می‌دانم اصل دوم قانون اساسی را که خون‌بهای آیت‌الله شهید حاج شیخ فضل‌الله است، عیناً بیاورم:

مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید... حضرت امام عصر - عجل‌الله فرجه - و بذل رحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام - خلد الله سلطانه - و مراقبت حجج اسلامیه - کثرالله امثالهم - و عامه ملت ایران تأسیس شده، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلوات الله علیه نداشته باشد. و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه، بر عهده علمای اعلام - ادام‌الله برکات وجودهم - بوده و هست؛ لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیأتی که کم‌تر از پنج نفر نباشد، از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکور، باشند به مجلس شورای معرفی بنمایند. پنج نفر از آن‌ها را یا بیش‌تر به مقتضای عصر، اعضای شورای ملی به اتفاق یا به حکم فرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند، تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود، به دقت مذاکره و غور و بررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قوانین مقدسه اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأس این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهند بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر - عجل‌الله فرجه - تغییر پذیر نخواهد بود.

شهادت شیخ فضل‌الله |

آری، نیروهای سپهدار تنکابنی و بختیاری تهران را فتح کردند و مشروطه‌خواهان بر پایتخت مسلط شدند. در این بحبوحه فوج مجاهدان اداره شهربانی را قبضه کردند و پیرم

ارمنی به ریاست شهربانی رسید. پس از فتح تهران خیرخواهان و نزدیکان به آیت‌الله شهید گفتند برای حفظ جانانان به سفارت روس پناه ببرید. سفیر روس هم از وی دعوت کرد که اگر به سفارت نمی‌آید، اجازه دهد پرچم روس را روی بامش به اهتزاز درآورند تا مصونیت پیدا کند؛ ولی او نپذیرفت و گفت:

برای یک عالم اسلامی ننگ است که پناه به کفر ببرد.

سفیر عثمانی از این موضوع اطلاع یافت و از وی خواست به آن سفارت پناه ببرد که دولتی اسلامی است؛ ولی آیت‌الله شهید به نزدیکانش گفت:

یک عمر نان علی را خورده‌ام، این آخر عمری نمی‌خواهم وام دار ... باشم.

سرانجام عصر روز سیزدهم رجب سال ۱۳۲۷ او را که -حتی به گفته دشمنانش- اعلم علمای تهران بود، به جرم مخالفت با مشروطه کذابی و گذراندن اصل دوم متمم قانون اساسی، به میدان توپخانه و به پای دار بردند.

در آن حال آن مرد بزرگ هفتاد ساله، بدون این که رنگ بیازد و از خود ضعف نشان دهد، این آیه شریفه را می‌خواند: «و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد». و می‌گفت: «اگر نا مهربان بودیم، رفتیم». هنگامی که به پای دار رسید، عمامه‌اش را از سر برداشت و به طرف مردم پرت کرد و گفت:

عمامه را از سر من برداشتند، از سر دیگران هم برمی‌دارند.

و لحظه‌ای بعد در بالای دار، جان به جان آفرین تسلیم کرد؛ در حالی که مردم فریب خورده و طرفداران مشروطه به شدت کف می‌زدند و شادی می‌کردند! واقعاً روانشاد، جلال آل احمد، چه زیبا می‌گوید:

من نعلش آن بزرگوار را بر سردار هم چون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.

در پایان خاطره جالبی را درباره نوشتن تاریخ مشروطه بیان می‌کنم. وقتی در سال ۱۳۴۱ شمسی این قسمت از کتاب «نهضت دو ماهه روحانیون» را در قم می‌نوشتم، ناگهان متوجه شدم که عصر روز سیزدهم رجب است و از این جهت تکان سختی خوردم و تا لحظاتی

ناراحت و منقلب بودم. همین نکته را هم در پاورقی آن صفحه نوشتم. عجیب‌تر این که وقتی هیجده سال بعد (سال ۱۳۵۹) همین واقعه را در جلد اول «نهضت روحانیون ایران» که یازده جلد است - می‌نوشتم، باز متوجه شدم عصر روز سیزدهم رجب و نزدیک غروب است! و جالب‌تر این که صبح همان روز، نخستین «مجلس شورای اسلامی» - که حاج شیخ فضل‌الله آن را می‌خواست - به امر حضرت امام خمینی (جانشین به حق حاج شیخ فضل‌الله) با شکوه هر چه تمام‌تر افتتاح شد!

در خاتمه از آیت‌الله آقای مصباح یزدی و مدیریت محترم حوزه، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حسینی بوشهری تشکر می‌کنم که مرا به جهت پیشکسوتی در نگارش صحیح تاریخ مشروطه در حوزه علمیه، مورد عنایت قرار دادند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی